

جنگ تجاوزکارانه و استعماری ترامپ و نتنیا هو به ایران

انسانها حد اقل از زمانی که زندگی شهرنشینی و دولرداری را آغاز کردند به مفهوم عدالت و بیدادی، رحم و بیرحمی، قانون و بیقانونی آشنا شده اند.

البته در جهان وحش چنین مفهوم های وجود ندارد. آن جا، قانون وحش یعنی قانون جنگل، قانون زور است. درست همان چیزی که امروز ایالات متحده یکجا با اسرایل در مقابل ایران انجام میدهند.

انسانی که از قانون جنگل پیروی می کند، نمی توان او را آدم نامید. «تن آدمی شریف است به جان آدمیت ... نه همین لباس زیباست نشان آدمیت...»

قانون جنگل، قانونی است که زندگی وحش را اداره و تنظیم می کند. چون وحش آگاهی و شعور ندارند، این قانون جزء از غریزه آنان است. تا آنها را کمک کند در محیط پر خطر و هولناک وحش راه خود را بیابند.

اما قانون زور یعنی قانون بی شعوری مبتتب بر منافع محظ. نباید فراموش کرد که فرگشت انسان ها را به این اصل رسانیده است که آنچه به خود نمی پسندی، به دیگری میسند، اگر طرفدار شر نیستی آن شر را به دیگری نیز مرسان.

اما انسان یک موجود اجتماعی است. شعور و آگاهی دارد و میداند که رشد و انکشاف آن خارج از اجتماع ممکن نیست و زندگی اجتماعی نیز نظم می خواهد. برای نظم و نسق بخشیدن در امور اجتماعی و برای ایجاد شرایط بهتر زیست، انسان کوشیده است به آفریدن موازین، هنجار ها، اصول و قوانین دست یازد از قبیل موازین، عادات، موازین اخلاقی و ایجاد قوانین و غیره.

هر عضوی از جامعه باید مطابق این قواعد و معیار های اجتماعی رفتار کند و از ارتکاب اعمال خلاف منافع اجتماعی و همزیستی خوداری کند. با رشد جامعه بشری و پیچیدن شدن و متنوع شدن مناسبات میان انسانها و جوامع بشری، قواعد و قوانین نیز متنوع تر و پیچیده تر و متکامل تر میشوند.

مطابق قوانین بین الملل صلح و امنیت عالیترین ارزش است. البته صلح و امنیت که برای همه کشور ها باشد نه برای کشور یا کشور های خاص و یا منطقه یی ویژه یی .

اما امروز زورماندان میخواهند قانون زور (قانون وحش، قانون جنگل) خود را به دیگران تحمیل کنند. قانون زور و جبر آن است که قدرتمندان هیچ مسئولیتی را در برابر اعمال خویش نمی پذیرند. این قانون یعنی قانون تاراج، غارت و چپاول، قانون ظلم و ستم بر کشورهای بی دفاع بطرز دلخواه خود، بطوریکه هیچ موازین و ارزش اخلاقی و حقوقی و هیچ معیار و هنجار دیگری غیر از معیار منافع در نظر گرفته نشود.

قانون زور الزامی بودن سخن و اراده زورمندان و تحمیل آن بر دیگران است. در آن از عدالت اجتماعی، برابری و ارزش های والای انسانی نمیتواند سخنی باشد.

این همان چیزی است که ترامپ و نتنیا هو در مقابل ایران انجام میدهند. معیار ارزش و اهمیت آنان بر مبنای قدرت و توانایی نظامی و سودی است که آنان باید به دست بیاورند.

درینجا کشتار مردمان دیگر، ویرانی شهرها و تخریب کشور برای شان اهمیت ندارد.

نمونه دیگر کشتار بی رحمانه کودکان و مردم فلسطین است که از سوی اسرائیل و به کمک و تاکید امریکا و سایر کشور های دوستش صورت میگیرد.

در فلسطین سخن به کشتار پایان نمی یابد بلکه ویران کردن منظم آبادی های فلسطینی ها، اشغال و غصب سرزمین آنان و اعمار آبادی های یهودی نشین بجای آن و مهاجرت اجباری فلسطینی ها جزء از سیاست دولت اسرائیل است که پایند هیچ اصول و ارزشی انسانی نیست غیر از منافع یهودیت.

در زمان پیش از ترامپ امریکا هر مداخله را به بهانه آوردن و دموکراسی و حقوق بشر توجیه می کرد. اگرچه نه سخن از دموکراسی بود و نه هم از احترام به حقوق بشر.

ولی در زمان ترامپ حمله ها در کشورهای دیگر مانند وینزویلا و اکنون ایران آشکارا استعماری و غارتگری است. از ایران میخواهند خلع سلاح شود و اگر نمی شود آنها خلع سلاح می کنند. گویا به مردم ایران آینده تابناک بعد از ویران کردن و کشتار مردم شان و بی دفاع کردن کشور شان لطف می کنند تا بدهند.

اگر ما از قانون بین الملل دور شویم و از قانون وحش پیروی کنیم مجبور هستیم بپذیریم که رفتار و گفتار زورمندان قانون است و لازم الاجرا. و اگر قضیه را از نقطه نظر حقوق بین الملل بررسی کنیم، میدانیم که حاکمیت ملی و انتخاب سیستم سیاسی و اقتصادی به مردم خود آن کشور تعلق دارد نه به آقای ترامپ یا نتنیا هو. و هیچ قدرتی حق ندارد خواست و اراده خویش را بر مردم آن کشور تحمیل کند و یا آنان تحریک به قیام کند.

هر کشور حق دارد برای دفاع از خود برنامه های دفاعی داشته باشد. حق دفاع از خود، یک حق بسیار طبیعی و ابتدایی هر کشور است.

همانطوریکه در قانون ملی افراد صرف نظر از تعلقات قومی، نژادی، زبانی، جنسی، پیشه، حالت مدنی وضع اجتماعی و غیره در برابر قانون مساوی اند، در حقوق بین الملل نیز دولت ها صرف از بزرگی ثروت، توانمندی نظامی، موقعیت جغرافیایی، نفوس، نظام سیاسی و غیره باهم برابرند. پایه و اساس نظام سیاسی را مردم یک کشور تشکیل میدهند.

بر مردم آن کشور است که تعیین میکنند کدام نظام سیاسی و اقتصادی و اجتماعی را می پذیرند. قدرت های بیگانه هرگز حق ندارند بنام مردم عمل کنند.

البته حقوق بین الملل معاصر محصول مبارزات پیگیر و نستوه نیروهای صلح دوست و جنگ ستیز گذشته است. پیش از اینکه این نظام حقوقی تثبیت شود میلیون ها انسان در میدانهای نبرد جان باختند. تنها تلفات بشر در جنگ اول و دوم جهانی بیش از پنجاه میلیون انسان بود. به این سبب بیهوده نیست که خصوصیت اساسی حقوق بین الملل معاصر ضد جنگ بودن آنست.

رفتار امریکا، اسراییل و کشورهای هم پیمانش در دوران بعد از جنگ سرد بصورت واضح نشان میدهد که خصوصیت ضد جنگ بودن حقوق بین الملل با منافع سیطره جویی آنان سازگار نیست و به همین علت امریکا به جستجوی پیریزی چنان نظامی است که به اعمال تجاوزکارانه اش در جهان پوشش قانونی ببخشد.

امریکایی ها برای توجیه رفتار خویش یک عبارت جالبی را کشف کرده اند و آن را «نظمی بین المللی مبتنی بر قواعد» میخوانند. معلوم نیست محتوای این نظم چیست.

بر اساس همین نظم است که این کشور به دهها کشور مداخله کرد، حکومت های آنان را از بین برد و یک حکومت دست نشانده و مطیع به آن کشور ها بنیاد نهاد و هرج و مرج و بی نظمی در کشور های مختلف کاشت.

اساس و پایه حقوق بین الملل را منشور ملل متحد تشکیل میدهد. این منشور یک معاهده جهانی و سراسری است که مهمترین اهداف جامعه جهانی و اصول و موازین پذیرفته شده حقوق بین الملل در آن گنجانیده شده است. رفتار هر دولت را می توان براساس همین اصول بررسی کرد. تا کنون هیچ سند دیگر از سوی مجمع جهانی طرح و تصویب نشده است که موازین و اصول منشور را منسوخ قرار دهد.

درماده دوم منشور ملل متحد هفت اصل اساسی ذکر شده که اعضای ملل برای نیل به اهداف این سازمان باید مطابق با آن عمل کنند. این ها عبارت اند از :

1 - اصل عدم توسل به زور یا تهدید با آن علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی کشور دیگر

2 - اصل برابری حاکمیت دولت ها

3 - اصل برابری حقوق و تعیین سرنوشت به دست خویش

4 - اصل عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر

5 - اصل حل مسالمت آمیز مناقشات بین الملل

6 - اصل همکاری بین المللی

7 - اصل اجرای صادقانه تعهدات بین المللی

این اصول بنیاد نظام حقوق بین الملل و نظم جهانی تا کنون را تشکیل می‌دهد و رعایت آن در روابط بین الملل از اهمیت حیاتی برخوردار است و هیچ دولتی حق ندارد در رفتار خویش از این اصول سرپیچی کند.

باید خاطر نشان بسازم که اصول فوق با هم پیوند ناگسستنی دارد. باید محتوای هر اصل را با پیوند به مفهوم و معنای اصول دیگر در نظر داشت. بطور مثال اصل برابری حاکمیت ارتباط نزدیک با اصل برابری حقوق و حق تعیین سرنوشت دارد که آن دو، به نوبه خود بدون رعایت اصل عدم مداخله معنای ندارد، باز هم بنوبه خود پیوند ناگسستنی با رعایت اصل عدم توسل به زور دارد و باز هم اگر اصل عدم توسل به زور رعایت نشود، سخنی از حل صلح آمیز مناقشات بین المللی در میان نخواهد بود. اصل حل مسالمت آمیز منازعات بین المللی نیز وابسته به اصل همکاری بین المللی است و آن به نوبه خود به اجرای صادقانه تعهدات بین المللی نیازمند است.

ازین رو، رعایت اصول بین الملل در روابط میان دولت ها بیانگر قانونیت بین المللی است، در حالیکه عدم رعایت آن اصول از بی قانونی صحنه بین المللی حکایت میکند.

جالب اینجاست که تصمیم به اشغال کشور دیگر بزیر شعار دموکراسی و دفاع از اصول جهان متمدن که امریکا در راس آن است، صورت می گیرد.

اما حالا رفتار ایالات متحده برای هیچ انسانی باخرد شک و تردید نمیگذارد که آن کشور دوران استعمار نوین را آغاز کرده است. ما نمی دانیم که آینده این کره خاکی چه قدر تیره و تار خواهد بود.

اما دفاع هر کشور و مردم آن از کشورشان در برابر هر متجاوز و استعمارگر وجبیه و وظیفه فرد فرد آن کشور است و این دفاع از سوی هر انسان باخرد و هم قابل قدر است و هم قابل ارج.

این حمله و تجاوز به ایران برای ایجاد جهان اسارت و غارت و برای تسلیمی و مستعمره ساختن ایران است. این حمله و تجاوز به احتمال قوی در کشورهای دیگر ادامه خواهد یافت برای اینکه مردمی را به رقص امریکا و اسراییل نمی رقصند، برقصیدن وادارند. برای استعمار کشور های که امکانات دفاع از خود را از دست داده اند و نمیتوانند از آزادی و استقلال خود دفاع کنند. ببینیم در آینده چه می شود.

پایان

۸ مارس ۲۰۲۶